

## نامه سرگشاده به آقای محمد ملکی

محمد اعظمی

آقای محمد ملکی!

با سلام و آرزوی موفقیت برای شما مقاله تان با عنوان " دلدادگان آزادی و دلدادگان قدرت " را که در نقد دو کتاب " دلدادگان آزادی " و " داد بی داد " قلمداد شده بود، در سایت عصر نو دیدم. مشتاقانه شروع به خواندن کردم و با تعجب آنرا به آخر رساندم. با کنار نهادن آن، تاسفی عمیق و احساس غریبی داشتم. عواطف و احساسات مرا به واکنش سریع وا می داشت، اما تجربه و منطق، مرا به سوی تفکرو تعمق می کشاند. امروز پس از دو هفته مکث روی گفته ها و شاید درست تر این باشد که بگویم برخی ملاحظات تند شما، بر آن شدم نامه ای سرگشاده برای شما و برای همه آنانی که مطلب شما را خوانده اند، بنویسم. پیش از هر چیز بگویم که خطاب نامه ام به شما، به خاطر احترامی است که برای مبارزه تان دارم. تاسفم بیش از هر چیز برای خودم بود. برای اینکه یاران و همزمانم، یعنی روشنفکرانی چون شما چرا باید چنین قضاوتی در مورد بخشی از مبارزان داشته باشند. سرگشاده بودن نامه، نه بخاطر افشاگری، بلکه از اینروست که مطلب شما در چند سایت پر خواننده در سطح وسیعی منتشر شد. اتهامات شما به ۴۱ تن از زنان مبارز کشورمان بس سنگین بود و از مرز نویسنده کتاب داد بی داد و مبارزه اش گذشته، همه یارانی را نیز که سالها در زندان با مقاومتشان حماسه های غرور انگیزی آفریده اند، نشانه رفته بود. می توانستم پاسخ را به صورت مقاله ای تنظیم و منتشر کنم. به عمد چنین نکردم. شما را خطاب قرار دادم تا توجه شما را به تاثیر کارتان بیشتر جلب کنم. از نظر من شما یکی از مبارزین اثر گذارید. خطاها و برخوردهای مثبت شما نیز به ناگزیر و در همان سطح می تواند مخرب یا سازنده باشد. از شما هم قبل از پاسخ، انتظار مکث و تعمق روی گفته هایم را دارم.

آقای ملکی!

من با خواندن مطلب شما دچار حیرت شدم. باور کنید لحظاتی این فکر از ذهنم گذشت و

این سؤال برایم طرح شد که آیا واقعا کتاب داد بی داد را شخصا خوانده اید؟ این فکر را حمله ها و اتهامات غیر مستند شما، در من تقویت نمود. قسمت هائی که از کتاب داد بی داد و یا از مقاله آقای علیرضا ثقفی ( در نقد نو شماره ۴ دی و بهمن ۱۳۸۳ ) آورده بودید، با اتهامات شما چندان ارتباطی نداشت. آقای ملکی، قاعدتا می بایست شما خوب بدانید که در یک جامعه آزاد و دموکراتیک، انسانها دارای حق و حقوق اند. اتهام و توهین به هرکس جرم محسوب می شود. و مجرم تحت پیگرد قرار می گیرد. شما بارها از چنین جامعه ای دفاع کرده و در راه استقرار چنین نظامی مرارتها کشیده اید. به رغم این، روشن نیست چرا و بر اساس چه مستنداتی به نویسنده کتاب داد بی داد، اتهام و به چه حقی، به تعداد زیادی از زندانیان سیاسی کشورمان توهین کرده اید؟

شما در مطلب خود با عنوان " دلدادگان آزادی و دلدادگان قدرت " بدون هیچ دلیل و مدرکی نویسنده کتاب داد بی داد را وابسته به رژیم جمهوری اسلامی معرفی کرده اید. در این باره گفته اید:

" ... محتویات.... و کتاب داد بی داد که پیش از آن دیده بودم در معرفی جمعی از زندانیان سیاسی قبل از انقلاب را چنان دور از انصاف و با هدف توهین و تحقیر دلدادگان راستین آزادی یافتم که سکوت در مورد آنها را ظلم به بزرگانمی چون..... که جان برسر عشق به آزادی و عدالت نهادند.... دیدم. من به نام یک زندانی سیاسی - عقیدتی دو نظام شاه و شیخ و زلفه خود می دانم تا حد توان از افشاگری این قبیل کارهای مسخره و نخ نما شده رژیم که هدفی جز انحراف جوانان و سرخورده کردن آنها از مبارزه آزادی ندارند دریغ ننمایم و به افشای کارهای نظیرتشکیل " کانون زندانیان سیاسی مسلمان ( قبل از انقلاب ) " .... و در همین راستا انتشار کتابهایی مانند دلدادگان آزادی و داد بی داد بپردازم تا جوانان ..... تحت تاثیر این قبیل کارهای برنامه ریزی شده قرار نگیرند و فکر و ذهنشان با تبلیغات وسیع ناهلان و وابستگان به نظام به انحراف کشیده نشودو ... "

به چه دلیل به خود حق داده اید که چنین سخن بگوئید؟ براساس چه مستنداتی کتاب داد بی داد را جزء " کارهای مسخره و نخ نما شده رژیم " معرفی کرده اید؟ چرا در حالیکه می گوئید: " این کتاب اگر چه از نظر افشاگری بسیار ارزنده است و کار خانم ویدا حاجبی تبریزی در خور تقدیر .... " است، آنرا یکی از کارهای برنامه ریزی شده " وابستگان به رژیم " دانسته اید؟

آقای ملکی!

شما در مطلب تان " دلدادگان آزادی و دلدادگان قدرت " به همه دلاورانی که طرف گفتگوی خانم حاجبی بوده اند، توهین کرده اید. شما از طرفی به درستی و به شکلی مسئولانه از مبارزات آنان در گذشته تقدیر می کنید، اما از طرف دیگر همه آنها را با یک گردش قلم " بریده " معرفی می کنید. عین گفته خودتان را یادآور می شوم. می گوئید که ویدا حاجبی " خاطرات کسانی را در کتاب آورده که به این تحلیل و برداشت رسیده اند که آن فداکارها و ایثارگرها تندروی و عدم شناخت جامعه بوده است و بهتر است هر کس پی کار خویش برود و کار قیصر را به قیصر واگذاریم وگرنه عرض خود می بریم و زحمت دیکتاتورها را زیاد می کنیم " سپس در جای دیگر نوشته اتان می گوئید " با همه آن قهرمانیها که در گذشته کرده اید که قابل تقدیر است اگر حال واداده اید و زندگی در آن سوی مرزها و بودن در کنار خانواده و..... " و یا باز در قسمت دیگری از نوشته می گوئید " اگر انگیزه مبارزه ندارید و به اصطلاح بریده اید بهتر است ... "

آقای ملکی چرا توهین می کنید؟ آیا چون حدود ۶۰ سال مبارزه به خاطر آزادی و عدالت در چننه عمر هفتاد و دو ساله " خود دارید، این حق و این مجوز را به کف آورده اید که هر توهینی که بر زبان آوردنش نه شایسته شماست و نه شخصیت این مبارزین، بی مهابا بر قلم رانید؟ شما حتی حرمت مبارزه آنها را هم شکسته اید. نویسنده کتاب داد بی داد در ایران، زمانی که در زیر پیگرد و به صورت مخفی زندگی می کرده است، در آن زمان که از نظر شما هنوز " نبریده " بود، برای اینکه

مبارزه یکسان می انگارید. از نظر من این برداشت قابل دفاع نیست و ما را نمی تواند به پیش ببرد. اگر ما نقص نداشتیم که نمی بایست افراد مبارزی چون شما که سالها برای آزادی مبارزه کرده اید، امروز هم مشتی دزد بر بالای سرتان تیغ سانسور و تهدید و زندان بیاویزند. نمی بایست گروه گروه جوانان رزمنده کشورمان در زندانها قتل عام می شدند. نمی بایست نویسندگانمان حلق آویزی می شدند. نمی بایست بخشی از بهترین فرزندان این آب و خاک آواره کشورهای خارج می شدند. نمی بایست یک نفر بر ۷۰ میلیون مردم ایران حکم می راند و..... بی شک خطائی در نگاه و تقصی در عمل مبارزان بوده است که ما امروز در این نقطه قرار گرفته ایم. ما نیازمندیم که برای شناخت این نقص ها و راه غلبه بر ضعف ها به گذشته خود نگاه نقادانه ای بیاندازیم.

" داد بی داد " بی نقص نیست!

در اینجا قصد ندارم که به نقد جلد اول کتاب داد بی داد بنشینم. اما از آنجا که در این نوشته عملاً درکنار نویسنده و زندانیان سیاسی مصاحبه شده قرار گرفته ام لازم می دانم که به صورت گذرا نظرم را در باره کتاب بیان کنم. تا جایگاه دفاع من از حرمت آنها جلوه روشن تری پیدا نماید. فکر می کنم که به جلد اول کتاب داد بی داد، دو ایراد وارد است. اولین ایراد نا مشخص بودن جایگاه و مسئولیت نویسنده یا جمع آوری کننده کتاب است. روشن نیست که در میان نقش آفرینان کتاب، هر کس چه اندازه مسئولیت دارد. خانم ویدا حاجبی می گوید همه ۴۰ نفری که با آنها گفتگو انجام داده است همگی به شکل مکتوب، مطلب خود را تأیید کرده اند. بنابراین بار مسئولیت اصلی کتاب، منطقیاً به دوش آنها است. اما قرار دادن مجموعه مطالب کنار یکدیگر، یک مفهومی را در ذهن ها می نشاند که از معنی تک تک آنها فراتر می رود. در اینجا خانم حاجبی است که مسئولیت اش روی آن مجموعه سایه می اندازد. افزون بر این، خود نویسنده به عنوان یک زندانی مثل سایرین اظهار نظر نکرده است و با زبان خود نمی گوید که چه برداشت و تحلیلی از آن دوران دارد. در واقع از طریق روایان در می یابیم که جایگاه و طرز فکر او چه بوده است. البته این شاید مشکل سبکی است که خانم حاجبی انتخاب کرده است. یعنی

فکر می کنم مشکل این نیست. اگر زندانیان در خاطرات و برداشت ها و تحلیل های خود همان را می گفتند که شما می خواستید، مسلماً دیگر این خواست نویسنده کتاب که در " پی خاطره، برداشت و تحلیل هم بدان " بوده است، به نظر شما منفی جلوه گرمیشد. مشکل به نتیجه این تحلیل ها و برداشت ها بازمی گردد. افزون بر این فکر می کنم نوع نگاه شما به انتقاد با برداشت رایج فاصله دارد. به نظر می رسد شما، انتقاد را با نفی و تخریب یگانه می بینید. من چنین نمی اندیشم. درک من از انتقاد و بررسی گذشته، شناخت ضعف ها برای غلبه بر آنها و محکم کردن گامها برای فتح فرداست. روح گذشته است که به کالبد امروز جان می بخشد و حرکت آینده را می سازد. بیماری ها و نارسائیهایی گذشته در صورتی که درمان نشوند تن ما را امروز رنجور می کنند و ما را در برابر استبداد آسیب پذیری نمایند. ممکن است کسانی با این بررسیها از مبارزه کنار بکشند. چندان غیر طبیعی نیست. نمی بایست این اتفاقات، ما را از پرداختن و بررسی گذشته باز دارد. آنچه که مسلم است بدون بازشناختن ضعف هادر گذشته، گام هایمان برای فتح فردا بی رمق و آسیب پذیر می شود. من فکر می کنم می بایست در پی درس گیری از گذشته بود. بر این نظرم، که تاریخ ما کمتر مکتوب شده و درسهای آن منتقل نشده است. بارها به دلیل این ضعف، یک اشتباه را تکرار کرده ایم. در اثر همین نا آگاهی از تاریخ گذشته بوده است که روحانیون و خمینی توانستند این چنین فکر بخش عظیمی از روشنفکران ما را تسخیر کنند. ما در گذشته فداکاری های غرور انگیزی داشته ایم. چه جانهای گرانی را به پای آزادی به قربانگاه دیکتاتوری و فساد نفرستادیم. اما با همه این جانفشانیها، امروز پس از سالیان سال، هنوز چند جزم اندیش سنگ شده در اعماق قرون، بر جان و مال ما حاکمند و چه جنابیتها که مرتکب نمی شوند. این وضع بخشا نتیجه عملکرد مجموعه ما نیز هست. کارهای ما بی مشکل نبوده است و گرنه، امروز کاندیداهای ریاست جمهوریمان در ایران، محدود به چند نفر دزد و مجرم که در دنیا تحت پیگردند، نمی شد. آیا شما فکر می کنید هر چه در گذشته رخ داده و هر اقدامی که کرده ایم آیه قرآن بوده است و نزدیک شدن به آن وشک در آن، کفر است؟ شما حتی انتقاد به شیوه مبارزه را با پشت کردن به مردم و

خود و یارانش از پیگرد حکومت در امان باشند مجبور بوده است " خورش های پر ادویه " در ست کند. شما نیک می دانید که این قبیل کارها جزئی از اقدامات عادی سازی برای مقابله با ضربه پلیس بوده است. چرا آنرا به استهزا گرفته اید و گفته اید: « اگر انگیزه ای برای مبارزه ندارید و به اصطلاح بریده اید بهتر است به جای توجیه گری و مخالفت و زیر سؤال بردن اصل مبارزه، در کنج خانه هاتان بلولید و " خورش های پر ادویه " بپزید تا در پاریس و دیگر شهرهای اروپا و آمریکا و کانادا بوی عطر آن به همسایه ها بفرماید که شما در کار مبارزه علیه استبدادگران و طغیان نیستید تنها آشپزهای ماهری هستید!! «

در خارج و البته در ایران هم، کم نیستند افرادی که راه دیگری برای زندگی خود بر گزیده اند. کسی آنها را زیر سؤال نمی برد تا مجبور باشند از طریق " بوی خورش پرادویه " پیام تغییر مسیر زندگی شان را اعلام کنند. کسانی که امروز در حال مبارزه و تلاشند، حتی اگر تلاششان بی حاصل باشد، اما کارشان را می بایست ارج گذاشت. ارج گذاری به معنی تأیید حاصل کار آنها نیست. می توان با آن مخالف بود، اما تحقیر و توهین به آنها و تلاش های شان جایز نیست.

آقای ملکی!

من به خاطر اتهام و توهین به گروهی از زندانیان سیاسی علیه شما به خود شما اعلام جرم می کنم. از نظر من هیچ دادگاهی صالح تر از وجدان خودتان نیست. از اینزورسیدگی به این دادخواهی را به شما می سپارم. اگر محکوم شدید، خواست من یک چیز است. اینگونه کارها را تکرار نکنید. شایسته شما نیست. لکه های کدوری بردامان مبارزه شصده ساله تان می نشاند

انتقاد به چه معنی است!

موضوعی که فکر می کنم موجب برانگیختگی شما شده است، برداشتی است که از مقوله انتقاد دارید. هم شما هم آقای علیرضا تقفی با این سخن نویسنده کتاب که گفته بود " بیشتر در پی آن بودم که بدانم هم بدانم چه خاطره، چه برداشت و چه تحلیلی از آن سالها دارند " به نظر می رسد موافقت ندارید. به نظر می رسد شما مشکل را در این هدف دیده اید. چون هم آقای تقفی این مساله را بیان داشته و هم شما به نقل از او آنرا تکرار کرده اید. من

در ایران به مرگ محکوم بوده ایم. اکثر یاران ما را همین رژیم از زیر تیغ گذرانده است. همان "صدها و هزارها زندانی قبل و بعد از انقلاب که با حفظ عقاید خود هزار هزار در زندان اوین، گوهردشت و قزل حصار و دیگر زندانها سرود خوانان به استقبال مرگ شرافتمندانه رفتند" که مورد اشاره شماس، خواهران و برادران ما بودند. خویشان و یارانمان بودند. ما بودیم. باور کنید که ما بودیم. فقط باید زیر خاک شویم تا بدانید که چه کشیده و چه می کشیم؟ با به خاک افتادن هر کدام از آنها، بخشی از وجود ما به خاک افتاد. امروز اگر ایستاده ایم به خاطر این است که نمی توانیم نایستیم. خانواده‌های ما در خارج زندگی نمی کنند. ما تنها در جامعه ای آزاد و دموکراتیک می توانیم با آنها و در کنار آنها زندگی کنیم. ما می خواهیم با هم و همراه شما به آن جامعه برسیم. در این تردید نکنید!

(۱) - یکی از آنان که مورد بی مهری آقای ثقفی هم قرار گرفته، خانم ثریا علیمحمدی است که مثل خود شما زندانی "شاه و شیخ" بوده است. ایشان در زمان شاه از سال ۱۳۵۳ تا مقطع انقلاب در زندان بوده و پس از آزادی بلافاصله به سازمان فدائیان خلق پیوسته است. در دوره جمهوری اسلامی نیز از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۹ در زندان بسر برده است. من به دلیل خویشاوندی و مهمتر از آن به دلیل مسئولیت تشکیلاتی ام لازم می دانم خدمت آقای ثقفی عرض کنم که خانم علیمحمدی در طول بیش از ده سال زندان در دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی، همواره در صف زندانیان مقاوم و مبارز بوده است. با این همه، از نظر من حتی اگر توان مقاومت هم نمی داشتند، مستحق چنین بی مهری نبودند.

اردیبهشت ۱۳۸۴



در دو جلد کتاب خود بازتابانده، نتوانسته است به لحاظ عاطفی ابعاد فاجعه را در زندان زنان، آنگونه که باید، به شکل ملموس و اثر گذاری در اعماق جسم و جانمان بنشانند.

پایان سخن!

در پایان مایلم چند نکته دیگر را با شما در میان بگذارم:

اول اینکه گفته اید: "ای کاش خانم حاجبی خاطرات تعدادی از شیر زنانی که زندان و شکنجه دو نظام را تحمل کردند و می کنند را هم در کتاب می آوردند"

این کتاب در نظر داشته است به وضعیت زنان دوره شاه بپردازد. ادامه چنین تلاش هائی و امتداد آن تا دوره جمهوری اسلامی بسیار مفید است. اما برخلاف برداشت شما و آقای علیرضا ثقفی حداقل ۶ تن از کسانی که مصاحبه کرده اند زندانی دو رژیم بوده اند (۱) . شما بگوئید چه کسی را می شناسید که نادیده گرفته شده است.

دوم اینکه، گفته شده است که "جمع آوری کننده کتاب کوشیده نظرات کسانی را منعکس کند که حال به این نتیجه رسیده اند که حتی نزدیک موج نباید شد...". در این مورد نیز به خاطر نزدیکی و آشنائیم با تقریبا اکثریت نزدیک به اتفاق مصاحبه شوندهگان، لازم می دانم بگویم که این حکم شما در باره موقعیت مبارزاتی مصاحبه شوندهگان، درست نیست. افزون بر این، ۴۰ نفری که مصاحبه با آنها صورت گرفته است، امروز به گرایشهای سیاسی مختلفی تعلق دارند. افق های سیاسی آنان الزاما یگانه نیست. هم نظر دانستن آنان با همدیگر و با نویسنده خطاست.

سوم اینکه شما به گونه ای سخن گفته اید که گویا ما زندگی در خارج از کشور را داوطلبانه انتخاب کرده ایم. می گوئید: "...

اگر حال واداده اید و زندگی در آن سوی مرزها و بودن در کنار خانواده و پرداختن به کار روزانه حتی در حال پناهندگی را انتخاب کرده اید و ..."

آقای ملکی!

چقدر به این گفته خود اطمینان دارید؟ شما نمی دانید جمهوری اسلامی برای اکثر ما خانواده ای باقی نگذاشته است تا در کنارشان باشیم؟ قاعدتا باید بدانید که ما آواره دیکتاتوری و استبداد حاکم بر میهنمان هستیم. بسیاری از ما و به شمول خانم ویدا حاجبی

کتاب نه یک قصه است و نه یک گزارش تاریخی. گزارش قصه ای است تاریخی که نویسنده آن از یک نفر در گذشته است. خالق آن یک نفر باضافه چهل نفر است. در این سبک کاربرد اصلی مسئولیت، قدرتها وضعفهای این اثر، تا حدی لغزنده و مبهم می ماند. امکان گریز و فرار از مسئولیت ایجاد می کند. دومین ایراد که هم آقای ثقفی و هم آقای ملکی - البته به صورت بسیار اغراق آمیز - روی آن انگشت گذاشته اند، انعکاس یکجانبه از اشکالات و انتقادات آن دوره است. به نظر من برخی از ایرادات و انتقادات طرح شده توسط زندانیان، به شکل تفکیک شده و جدا از همدیگر، حدودا درست است. اما من با برخی دیگر از انتقادات موافق نیستم. افزون بر این کنار هم قرار گرفتن مجموعه آنها با همدیگر برداشتی غیرواقعی از وضعیت زندان و زندانی سیاسی زنان، در ذهن ها می نشاند. البته می بایست توجه شود که جلد اول به وضعیت زندان تا سال ۱۳۵۴ می پردازد. تا این سال نیز زندانیان سیاسی زن در اوج بی تجربگی خود بودند. کارها و اعمالی که من شخصا از طریق بستگانم بعدا در جریان آن قرار گرفتم، به لحاظ بی تجربگی قابل قیاس با زندان سیاسی مردان، خصوصا بندهائی که زندانیان محکومیت بالا در آن نگهداری می شدند، نبود. نکته دیگری که توجه بدان می تواند ما را به نظر متعادل تری برساند، این است که کتاب داد بی داد دو جلد است و بهتر است به هر دو جلد باهم به عنوان یک کل نگریسته شود. در جلد دوم ایرادات جلد اول دیده نمی شود. به رغم این ملاحظات، جلد نخست می توانست با نگاه متعادل تری تنظیم شود. و این توضیحات نمی بایست بر ضعف آن سایه اندازد.

همینجا بر خود لازم می دانم تاکید کنم که این دو جلد کتاب، گرچه بازنگری و درس آموزی را هدف خود قرار داده است، اما سند بسیار ارزنده ایست که نشان می دهد که در دوره شاه چه جنایات ها که در حق زنان زندانی اعمال نمی شده است. وضعیت فاطمه امینی، سیمین...، فریده... در زیر بازجویی و وضعیت مشقت بار زنان در زندان های غیر سیاسی، رسواگر حکومتی است که امروز طرفدارانش می خواهند با به فراموشی سپردن آن جنایات دوباره به کمک اربابانشان به اریکه قدرت چنگ اندازند. افسوس قلم خانم ویدا حاجبی که ابعاد جنایت حکومت شاه را